

خلعت مرحمتی همایونی

امیر فیض - حقوقدان

بیانات اخیر اعلیحضرت و بی عنایتی لفظی که ارزانی گروهی از ایرانیان مبارز فرمودند، بازتاب آزردهنده ای داشته است و سبب شد که ایرانیان هیجان های جوشیده در دل و جان شان را تجدید کنند.

این ارادتمند که خود را مستحق خلعت! مرحمتی اعلیحضرت میداند، دقیقاً تالعات خلعت گیران را درک میکنم و سنگینی بار خفت آنرا بردوش کسانی که سی و چند سال است در شاهراه اعتقاد سیاسی حقانیت تداوم سلطنت مبارزه میکنند و در این

هرج و مرج مبارزه به دره **<پوزیسیون حرفه ای>** پرتاب شده اند احساس مینمایم، و کیست نداند که این بی مهری ها

و عاقبات اعلیحضرت مکفاتی است که ما بخاطر آن چیزی که همواره به آن وفادار بوده و هستیم میکشیم و ترک آن برایمان ممکن نیست.

باری همین احساس متقابل و نامه یک ایرانی داخل کشور است که انگیزه تنظیم این تحریر گردیده است.

و اما بعد

در فرهنگ ما ایرانیان ابداء نیست که ایرانیان از سخن های بلند و سخت و ناماتوس پادشاه و پادپر، کوچکترین آزردهگی گیرند از کسی است که گفته:

ز بی وفائی شاهان گله نباید کرد وفای شه نبود سهم ما، چه باید کرد

از دیگری است که گفته:

گر که شاهم نیست باما، نیست حق اعتراض کین چنین عیبی بنزد مردم هشیار نیست

این روش ظاهر بود، ظاهر کجا باطن بود مهر شاه هرگز به دور از پیروان شاه نیست

اساساً در فرهنگ ما، روابط بزرگ و کوچک، فرمانده و زیر دست، معلم و شاگرد گردش اقرانی خاص خودش را داشته و همواره در مسیر تحمل امری عادی بوده است باین تفصیل، چرا سلطنت طلبان تحمل وزن برخی اظهارات اعلیحضرت را نداشته اند؟

انسان متالم و زجر آلود، انسان فریب خورده و بی کس، انسان ناامید و سرگردان و بالاخره انسان آماده ترکیدن، منتظر مستمسک است که بترکد و کوچکترین فشار را نامتحمّل شود و در این موقعیت استثنائی و خارج از اراده است که فرهنگ و عادت و منش تحت الشعاع واکنش قرار میگیرد.

آنچه که بر مبارزه سلطنت طلبان رفته که در زوایای فریب قابل جستجوست سد کهن تاریخی ۲۵۰۰ ساله اعتماد و اعتبار و احترام به شاه را شکسته است و پادشاه بابتی علاقگی به آن اعتبار و سد کهن، در موقعیتی خود را قرار داده اند که خارج از آن حریم هویتی شناخته میشوند.

تصور نمیکنم بتوان سرباز ویا پیروان ویا مریدی رادردنیا یافت که سی سال درانتظارداشتن رهبروفرمانده ومراد باشد و همچنان حالت احترام واعتماد وامید خودرا حفظ کند.

بهرتقدیر آنچه درزمینه بلاتکلیفی وسرگردانی وبی تصمیمی وخلف وعده های مکرر وبی اعتنایی به تکالیف مقرر سلطنت که بنحو بارز ودرعین حال، خفت بارقابل ملاحظه است بارها بعرض رسیده ودرکی است عمومی چنانکه یک ایرانی درکیهان لندن نوشت:

چگونه میتوان ازگفتاروکردار رضاپهلوی به عنوان یک عامل موثر در از نفس انداختن وتحلیل بردن اپوزیسیون یاد نکرد<

ایرانی دیگری بنام منصور عطائی درهمان کیهان لندن نوشت: <استراتژی ایشان هم چیزی جزیک ترفند بمنظور فرار از مسئولیت تلقی نخواهد شد>

این اشارات بدان جهت آورده شد که نشانی باشد ازاینکه اعتراض وآشفتگی ودرک حضورفریب وفریب خوردگی همگانی است واختصاص به گروه خاصی ازسلطنت طلبان ندارد.

آقای قاضی سعید درسال ۱۳۷۱ درعصرامروزنوشت: <عقیده دارم که طی ۱۳ سال گذشته درچنبره یک سری بازی های پنهانی که حتی نقش سازان آن هم نمیدانند ازکجا هدایت میشوندگرفتار آمده ایم>

این عوارض آشکارومسموم کننده، درکنار شکستن سد تاریخی اعتماد واعتبار واحترام به شاه وضع غیرقابل تحملی برای سلطنت طلبان بطورطبیعی پیش آورده که خلعت! اخیر مزید برعلت شده است.

بهرحال مقصود از آنچه عرض شد کسب اجازه ازسلطنت طلبان است که درخواست شود:

آتشی افتاده برحقی که تقدیش کنیم بایدت باشد چنان غیرت که خاموشش کنیم

و اما نامه این یارداخل کشور

ایران یاری که خودرا کاوه میهن پرست معرفی کرده است ازایران نامه ای نوشته که جاوید ایران آنرا منتشرساخته است دربخشی ازآن نامه این عبارت دیده میشود:

<تازمانیکه شاهزاده عمیقاً درک نکنند که یک شهروند عادی نیست ویابجای اینکه خودرا ازپرویدربرزگش جداکنند به آنها افتخارکند ویابایران فروشان وحتى تجزیه طلبان گفتگونکنند راه بجائی نخواهیم برد>

هنگامیکه این عبارت ونظر آفرین سازراخواندم، مصاحبه وال استریت جورنال باعلیحضرت درخاطره ام زنده شد که زیر عنوان <بهترین ها> درسال ۱۳۸۵ درسنگر ۱۵ مهرماه مورد نقد وتحلیل قرارگرفت.

نانسی دوولف اسمیت عضو شورای سردبیری روزنامه وال استریت جورنال سوم ژوئن ۲۰۰۶ خطاب به اعلیحضرت میگوید:

<رضاپهلوی باید بداند که تنها نام او بعنوان فرزند محمد رضاپهلوی که برای مدتی ایران رابه محوری ازثبات منطقه تبدیل کرد وکشوررابه سوی مدرنیته وشکوفائی رهنمون شد یک عامل یاری دهنده است>

(نقل ازکیهان لندن شماره ۱۱۱۰)

اعلام وال استریت جورنال حاوی یک شهادت و یک راهنمایی و هدایت است. وال استریت جورنال از حقیقتی سخن و شهادت میدهد که فروغ تابناک آن هرگز پنهان کردنی نیست و آن این است که محمد رضاشاه پهلوی، ایران را به محوری از ثبات منطقه تبدیل کرد و کشور خود را بسوی مدرنیته و شکوفایی رهبری کرد. شهادت این شاهد از این لحاظ بسیار مهم است که شهادت یک شخصیت مطبوعاتی است که شهادت و اظهار نظرش متکی به مدارک و اسناد در آرشیو روزنامه است و امری نظری نیست.

راهنمایی وال استریت جورنال آنجاست که دستاورد های سلطنت شاهنشاه ایران را پشتوانه مبارزه اعلیحضرت معرفی میکند.

قدراین توصیه رانمیتوان بانوشتن نشان داد، بلکه **نابسامانی مبارزه و نداشتن هدف و عدم رسوخ در باورهای مردم** که متاسفانه حاکم بر مبارزه ماست نتیجه همین نادیده گرفتن توصیه وال استریت است، توصیه ای که ابعاد تاثیر پذیری آنرا میتوان در فرهنگ و باور ما ایرانیان بخوبی مشاهده نمود.

حکیم مولوی در دفتر ششم خود بیتی دارد که منطق و فلسفه توصیه وال استریت جورنال را بخوبی تشریح میکند

چشم هر قومی بسوی مانده است کانطرف یک روز ذوقی رانده است

حالت طبیعی انسان اینجوری است که همواره بدنبال چیزهایی کشیده میشود که مزه و طعم آن را چسبیده و در پناه آن رفاه و امنیت و آسایش داشته است و عده ها هر قدر مطبوع و دلپذیر باشد نمیتواند جای چیزی را که انسان با آن خو گرفته است بگیرد این مسئله که پارو و عادت و حتی طبیعت آدمی پیوستگی همیشگی دارد بزرگترین و نافذترین سلاح مبارزه است.

مسیر مبارزه سلطنت طلبان از توصیه وال استریت و فرهنگ و منش ایرانی خالی است و به عده هائی پیوند خورده که مردم نه تنها با آن آشنا نیستند و بلکه حاضر به تفکر درباره آن هم نمیباشند.

در شورش ۵۷ برخلاف تصورشایع، مردم به وعده آب و برق مجانی باور ندادند بلکه به ادعای آوردن اسلام باور دادند یعنی به مواهبی که خدا به آنها در قرآن قول داده (نه وعده) و همه مسلمانان جهان دنیا را با عقبی یعنی قول خدا عوض میکنند باور بستند.

مطلب مزبور را مهدوی کنی در زمانی که ریاست دیوان کشور را داشت در عبارت زیر تانید کرد:

مردم ایران همه چیز داشتند ما برای دفاع از قرآن آسایش آنها را برهم زدیم < (کیهان لندن)

اکنون به بینیم که اعلیحضرت علیرغم اینکه از دستاورد های ایام سلطنت پدر و پدر بزرگشان استفاده سیاسی و مبارزاتی نمیفرمایند و باتاسف بیشتر، اتهاماتی هم متوجه آن دوران میفرمایند (زیرا گذاشتن قانون اساسی و متمم از سوی شاهنشاه ایران) سرمایه مبارزاتی ایشان چیست؟^۱

در کمال تاسف سرمایه مبارزاتی اعلیحضرت یعنی هدفی که زیربنای مبارزه معرفی شده است سه وعده است یکی آزادی همجنس گرایی (منضامات حقوق بشر = تصریح در کتاب انتخاب زمان) سکولاریسم که نفرت عامه مردم از این کلمه حتی از همجنس گرایی هم بیشتر است) و سوم فدرالیسم و تجزیه کشور تحت عنوان تقسیم قدرت که بارزه مزبور تا آنجا سبب وحشت میهن پرستان شده که فصل مخالفت با جمهوری اسلامی را تحت الشعاع ساخته است.

وال استریت جورنال در همان مصاحبه قضاوتی نسبت به بصیرت سیاسی اعلیحضرت کرده که میتواند در کنار توصیه آن روزنامه اهمیت خود را نشان بدهد میگوید:

^۱ - تا بحال هیچکس نتوانسته سندی ارائه دهد و یا موردی را یاد کند که نقض قوانین مندرج در قانون اساسی از سوی شاهنشاه و یا رضا شاه بزرگ بوده باشد. هیچکس نمی تواند این ادعا را ثابت کند، زیرا موردی وجود نداشته. ح-ک

> آقای پهلوی که توانایی های دیپلماتیکی خود را طی بیش از ربع قرن صیقل داده است..... <

با چنین برداشتی که وال استریت از دانش سیاسی اعلیحضرت ارائه داده برای مصاحبه کننده حیرت آوراست که چرا ایشان از پشتوانه های افتخارآمیز پدرشان استفاده نمیفرمایند این حیرت فرد، فرد سلطنت طلبان هم هست، برعکس استفاده از آن وحشت تمام عیار جمهوری اسلامی است.

قطعه ای دیگر از گزارش وال استریت

خانم اسمیت مصاحبه کننده وال استریت با اعلیحضرت در گزارش نوشته است:

> هنگامیکه در اتومبیل رهسپار دیدار با آقای رضاپهلوی بودم خانم مودبی که اتومبیل را میراند بدون تکلف و خیلی طبیعی از وی با عنوان < اعلیحضرت > یاد میکرد. <

این اشاره خانم اسمیت در وال استریت خاصه که از واژه های بدون تکلیف و خیلی طبیعی استفاده کرده نشان عمق اصالت باورهای ایرانیان نسبت به تداوم سلطنت و احترام و بزرگواری پادشاه است، اهمیت بیشتر در آن است با آنکه خانم اسمیت اعلیحضرت را آقای پهلوی خطاب میکرده آن خانم راننده از رعایت سنت ایرانی نسبت در خطاب قرار دادن اعلیحضرت غفلت نداشته است.

در آن سنگر نوشته شده است < ایکاش یک جو احساسات میهن پرستی و شاهدوستی و شعور سیاسی آن خانم در وجود ایرانیان زبان دراز و خودبین باقی میماند که در تحقیر اعلیحضرت مسابقه گذاشته اند.

(از سنگر ۱۵ مهرماه ۱۳۸۵)